

مسئله بافت در ترجمه

علیرضا خان‌جان

در این نوشتار از اهمیت «بافت»^۱ در ترجمه سخن خواهیم گفت. بافت در ساده‌ترین تعریف خود عبارت از فضایی است که جمله‌های زبان در آن تولید می‌شوند (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۹). شاید در بدو امر تصور کنید که اصطلاح «بافت» نیز همچون بسیاری از اصطلاحات تخصصی دیگر از حوزه زبان‌شناسی به دنیای ترجمه راه یافته است اما واقعیت، کم و بیش عکس این قضیه است. ماجرا از این قرار است که در ربع نخست قرن بیستم یک مردم‌شناس لهستانی به نام برانیسلاو مالینوسکی در جریان تحقیقات خود در جزایر «تروبریاند»^۲ واقع در جنوب اقیانوس آرام سعی بر آن داشت تا عادات فرهنگی بومیان آن جزایر را از راه ترجمه به فرهنگ اروپایی منتقل نماید اما این تلاش دامنه‌دار ظاهراً توفیق چندانی در برنداشت. وی به عنوان نمونه، در برگردان آوازهایی که ماهیگیران بومی در حین صید، زمزمه می‌کردند به این نتیجه رسید که ترجمه آن ترانه‌ها تنها زمانی مفهوم خواهد بود که در بافت خاص خود به انجام برسد (نقل از پالمر، ۱۳۷۴/۱۹۷۱: ۸۷). مالینوسکی در نهایت به این نتیجه کلی رسید که زبان‌های زنده را نباید مانند زبان‌های مرده جدا از بافت موقعیتی آن‌ها مطالعه کرد (همان) و این به بیان ساده یعنی این‌که زبان اساساً از بافت خود جدا نیست.

در اهمیت تأثیر عمیق مالینوسکی بر علوم زبانی همین بس که وی نخستین پژوهشگری است که اصطلاح «معنی‌شناسی»^۳ را در مقاله‌ای با عنوان «مسئله معنا در زبان‌های بدوی»^۴ به کار برده است (مالینوسکی، ۱۹۲۳ نقل از پالمر، ۱۳۷۴/۱۹۷۱: ۱۵). این موضوع، به نوبه خود، بسیار الهام‌بخش است: آن‌که واضع اصطلاح «معنی‌شناسی»

^۱ Context

^۲ Trobriand

^۳ Semantics

^۴ - ضمیمه کتاب معروف معنای معنا، تألیف آگدن و ریچاردز (۱۹۲۳)

است همانی است که برای نخستین بار بر اهمیت بافت در مطالعات زبانی و فرهنگی صحه گذاشته است. پس معنا و بافت از قرار معلوم همزاد یکدیگرند. ایده تفکیک ناپذیری معنا و بافت سال‌ها بعد به آراء فرث، استاد تمام‌عیار زبان‌شناسی همگانی در انگلستان راه یافت. فرث ضمن اذعان بر دینی که مالیئوسکی بر گردن وی داشته است، بافت موقعیتی را بمانند مقولات دستوری، در زمره ابزارهای مورد استفاده برای توصیف زبان قلمداد کرد. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده بافت موقعیتی در دیدگاه فرث عبارتند از: الف) ویژگی‌های مربوط به مشارکین رویداد زبانی، ب) اشیاء مربوط به موقعیت، و ج) تأثیرات کنش کلامی (نقل از پالم، ۱۹۷۱/۱۳۷۴: ۹۰). از نظر فرث، توصیف معنا برحسب بافت موقعیتی تنها یکی از ابزارهایی است که می‌توان برای مطالعه زبان به کار گرفت (همان: ۹۱) اما او نیز همچون مالیئوسکی در نهایت بر این باور است که هر توصیفی از زبان بدون اشاره به بافت موقعیتی نمی‌تواند توصیف کاملی باشد (همان: ۹۴).

دیدگاه فرث در مورد مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده بافت موقعیتی متعاقباً منبع الهام شاگرد او، مایکل هلیدی، واقع گردید تا با معرفی الگوی «تحلیل سیاق»^۵ (هلیدی، ۱۹۷۸) شیوه نظام‌مندی را برای بررسی گوناگونی‌های زبانی بر اساس ویژگی‌های بافت موقعیتی ارائه نماید. روش تحلیل سیاق که از چند دهه قبل تا به امروز در الگوهای مختلف ترجمه به کار رفته است، بافت موقعیتی را به سه مؤلفه متمایز تجزیه می‌کند: الف) «دامنه گفتمان»^۶ (مشمول بر موضوع سخن و ماهیت کنش اجتماعی)، ب) «منش گفتمان»^۷ (مشمول بر مشارکین رویداد کلامی و روابط آنها، عواطف، احساسات و قضاوت گوینده نسبت به مخاطب یا نسبت به موضوع سخن و نیز نگرش شخصی گوینده) و ج) «شیوه گفتمان»^۸ (مشمول بر مجرای ارتباط اعم از گفتار یا نوشتار، سازماندهی نمادین نشانه‌های زبانی و میزان مشارکت بالقوه مشارکین رویداد کلامی اعم از مونولوگ، دیالوگ و نظایر آن).

⁵ Register analysis

⁶ Field of discourse

⁷ Tenor of discourse

⁸ Mode of discourse

بسیار خوب، تا بدین جای کار، صرفاً از بافت موقعیتی سخن گفتیم اما واقعیت آن است که مقوله بافت تنها به بافت موقعیتی منحصر نمی‌شود. در ادامه این نوشتار، موضوع بحث را اندکی بسط خواهیم داد و ضمن ارائه تقسیم‌بندی گسترده‌تری از انواع بافت، از اهمیت هر یک در ترجمه، سخن خواهیم گفت. شایان ذکر آن‌که برخی از محققان همچون جوس (۱۹۷۲ نقل از نایدا، ۲۰۰۱: ۳۱) نقش بافت را در تعیین معنای واژه‌ها نقشی حداکثری تلقی نموده‌اند و آن را بر نقش حداقلی عناصر کانونی (یا مؤلفه‌های محتوایی) واژه‌ها ارجحیت داده‌اند اما این دیدگاه، دست کم تا آنجایی که به نوع دوم بافت در طبقه‌بندی مورد نظر در این مقاله مربوط می‌شود، از نظر راقم این سطور واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد.^۹

از نظر این نگارنده، در یک طبقه‌بندی کلی، مقوله بافت را می‌توان بر حسب میزان فاصله آن از متن به دو گروه «بلافاصل» و «غیربلافاصل»^{۱۰} تقسیم کرد. بافت بلافاصل خود به دو زیرگروه «بافت زبانی»^{۱۱} (یا «درون‌زبانی») و «بافت موقعیتی»^{۱۲} تقسیم می‌شود و بافت غیربلافاصل (یا «کلان») دربرگیرنده سه نوع بافت «معرفت‌شناختی»^{۱۳}، «فرهنگی» و «تاریخی» است:

جدول (۱): طبقه‌بندی انواع بافت

بافت				
غیربلافاصل			بلافاصل	
تاریخی	فرهنگی	معرفت‌شناختی	موقعیتی	زبانی

از بافت زبانی آغاز می‌کنیم. بافت زبانی مشتمل بر هر آن چیزی است که قبل یا بعد از بخشی از یک متن (مثلاً یک جمله) می‌آید و بر تأویل آن بخش از متن تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، به داده‌های (۱) و (۲) توجه فرمایید. داده (۱) دربردارنده

^۹ - در مورد اهمیت و اولویت محتوا (یا اصطلاحاً «معنای اندیشگانی») در ترجمه به کارگاه ترجمه اینجانب در شماره ۵۵ فصلنامه مترجم با عنوان «انواع معنا در ترجمه» مراجعه فرمایید.

^{۱۰} Immediate vs. non-immediate context

^{۱۱} Co-text

^{۱۲} Context of situation or situational context

^{۱۳} Epistemic context or context of epistemology

پاره‌کلامی است از داستان «رضو، اسدو، خجیجه» نوشته هوشنگ مرادی کرمانی و داده (۲) ترجمه انگلیسی همان پاره‌کلام است به قلم کریس لیر و سهیلا سبحانی^{۱۴}. ماجرا از این قرار است که اسدو، نقشه‌خوان قالیبافخانه، از کار اخراج شده است. وی چندین بار برای عذرخواهی نزد اوستا می‌رود اما اوستا هر بار او را از قالیبافخانه بیرون می‌اندازد. یک بار نیز خجیجه، همسر اسدو، به همراه مادرش نزد اوستا می‌روند که این بار هم کار به دعوا و کتک‌کاری میان او و همسر اوستا منتهی می‌شود. نویسنده می‌نویسد:

(۱) خجیجه نمی‌خواست اسدو بفهمد که او و مادرش رفته‌اند پیش اوستا به التماس. ولی خراش‌های روی گونه و گردن پته‌اش را روی آب انداخت» (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹: ۱۲۳).

(2) Khajijeh didn't want Asadou to know that they had been to Mr. Foreman to plead. The scratches on her cheek and neck **made the attack obvious** (Moradi Kermani, 2000: 158).

در بخش انتهایی پاره‌کلام مبدأ، نویسنده از اصطلاح «پته کسی را روی آب انداختن» استفاده کرده است اما در پاره‌کلام مقصد، مترجمان داستان قادر به «معادل‌یابی» اصطلاح مبدأ در زبان و فرهنگ انگلیسی نبوده‌اند و ناگزیر از راهکار «معادل‌سازی» بهره برده‌اند و بار مفهومی و کاربردشناختی اصطلاح مبدأ را در قالب معادل توصیفی *make something obvious* به زبان انگلیسی منتقل کرده‌اند. در واقع، با مراجعه به بافت زبانی ماقبل (در صفحه قبل) بر مترجمان داستان معلوم گردیده است که آنچه آشکار شده یا لو رفته حمله زن اوستا به خجیجه بوده است:

(۳) خجیجه جلو رفت و دست زن اوستا را گرفت که ماچ کند، التماس کند. زن اوستا با پشت دست قایم زد تو صورت خجیجه. خجیجه جیغ کشید و چنگ انداخت تو صورت زن اوستا (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹: ۱۲۲).

به عبارت دیگر، مترجمان داستان مستقیماً بافت زبانی ماقبل را برای توجیه معادل توصیفی پیشنهادی خود مد نظر داشته‌اند.

دومین زیرمجموعه «بافت بلا فصل»، چنان‌که گفته شد، «بافت موقعیتی» است. بافت موقعیتی، به زبان ساده یعنی این که «چه کسی» «چه چیزی» را «خطاب به چه کسی»،

^{۱۴} - همه داده‌هایی که از کتاب *بچه‌های قالیبافخانه* مرادی کرمانی و ترجمه انگلیسی آن در این مقاله ارائه شده‌اند، از پایان‌نامه خانم معین‌دریاری (۱۳۹۴) که این نگارنده مشاوره آن را بر عهده داشته است، نقل قول گردیده‌اند.

«در چه مکان و زمانی»، «تحت چه شرایطی» و «به چه منظوری» می‌گوید. گفتیم که در حوزه مطالعات ترجمه، تحلیل نظام‌مند ترجمه از منظر ویژگی‌های بافت موقعیتی عموماً با کاربرد روش تحلیل سیاق هلیدی صورت گرفته است.^{۱۵} هتیم و ماندی (۲۰۰۴: ۱۸۷) می‌نویسند: «پژوهشگران زبان به کرات از رابطه بین «موقعیت‌های زبانی» با «گونه‌های زبانی»^{۱۶} سخن گفته‌اند اما تنها پس از ظهور الگوی تحلیل سیاق بود که امکان تبیین روابط بین موقعیت‌های کاربردی زبان و گونه‌های کاربردی زبان مهیا گردید». اصطلاح «سیاق» نخستین بار از سوی زبان‌شناسی به نام تامس رید (رید، ۱۹۵۶) معرفی شد و در همان دهه ۱۹۶۰ توسط گروهی از زبان‌شناسان که قائل به تمایز گونه‌های زبانی مرتبط با «کاربران زبان» (بر حسب عوامل جغرافیایی، جنسیت و سن) از گونه‌های مرتبط با «کاربرد زبان» بودند، اشاعه پیدا کرد (هلیدی، ۱۹۷۸: ۱۱۰). مطابق دیدگاه این زبان‌شناسان، اهالی زبان گنجینه‌ای از گونه‌های زبانی گوناگون را در اختیار دارند و در موقعیت‌های مختلف از میان آن‌ها دست به انتخاب می‌زنند. وقتی از سیاق سخن صحبت به میان می‌آوریم، تأکید ما بر نحوه کاربرد زبان در موقعیت‌های به‌خصوص است از قبیل زبان مورد استفاده در یک سخنرانی دانشگاهی، زبان مورد استفاده در گزارش‌های خبری و زبان مورد استفاده در میادین ورزشی. کاربران زبان ویژگی‌های بافتی موقعیت‌های ارتباطی گوناگون را برآورد می‌کنند تا به اقتضای آن، گونه زبانی مناسب را در محدوده قابلیت‌های زبانی خود انتخاب کنند. مناسب‌ترین گونه‌های زبانی در هر موقعیت ارتباطی به‌خصوص مبین جایگاه اجتماعی گوینده بوده (هلیدی، ۱۹۷۸: ۱۸۳-۱۸۶) و حائز اهمیت بسیار است.

بگذارید با ذکر مثالی بحث را پیش ببریم. داده شماره (۴) مشتمل بر پاره‌کلامی است از رمان *ناطور دشت سلینجر* که در آن، هولدن، نوجوان قهرمان داستان، در شهر نیویورک با یک راننده تاکسی گفت‌وگو می‌کند؛ شب سردی است و هولدن سعی دارد با راننده گپ و گفتی دوستانه داشته باشد اما طرف ظاهراً عینهو برج زهر مار است:

^{۱۵} - خواننده علاقه‌مند می‌تواند به مقاله اینجانب با عنوان «الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس، از گذشته تا به امروز» (خان‌جان، ۱۳۹۴) مراجعه نماید. آثار دیگری همچون هتیم و میسون (۱۹۹۰، ۱۹۹۷)، اشتاینر (۱۹۹۸)، مارکو (۲۰۰۰) و خان‌جان و اسلامی راسخ (۲۰۱۰) نیز می‌توانند پاسخگوی بخشی از پرسش‌ها در این زمینه باشند.

^{۱۶} Language varieties

(4) The driver was sort of a wise guy. "I can't turn around here, Mac. This here's a one-way. I'll have to go all the way to Ninedieth Street now."

I didn't want to start an argument. "Okay," I said. Then I thought of something, all of a sudden. "Hey, listen," I said. "You know those ducks in that lagoon right near Central Park South? That little lake? By any chance, do you happen to know where they go, the ducks, when it gets all frozen over? Do you happen to know, by any chance?" I realized it was only one chance in a million.

He turned around and looked at me like I was a madman. "What're ya tryna do, bud?" he said. "Kid me?"

"No--I was just interested, that's all."

He didn't say anything more, so I didn't either. Until we came out of the park at Ninedieth Street. Then he said, "All right, buddy. Where to?" (Salinger, 1945/1951: 78).

در پاره‌کلام بالا، راوی به تناسب بافت موقعیتی و به تناوب، بین گونه‌های زبانی مختلف در آمد و شد است. آنچه در علامت نقل قول محصور شده مبین لحن رسمی و مؤدبانه هولدن در خطاب به راننده تاکسی و در مقابل، لحن عامیانه و غیررسمی راننده در پاسخ به اوست. در این مکالمه، صورت‌های خطابی مورد استفاده مشارکین به تناسب سیاق، موضوعیت یافته‌اند. هولدن ابتدا لحنی غیررسمی به خود می‌گیرد و راننده را با صورت خطابی hey مورد خطاب قرار می‌دهد اما بلافاصله، با درک موقعیت، طوری که گویی از طرف حساب برده باشد، به سبک مؤدبانه و رسمی روی می‌آورد و ساختارهایی همچون ... do you happen و by any chance را که نوعاً در پرسش‌ها و درخواست‌های مؤدبانه غیرمستقیم کاربرد دارند، به خدمت می‌گیرد. در مقابل، صورت‌های خطابی راننده جملگی به گونه غیررسمی و عامیانه معمول رانندگان تاکسی تعلق دارند. صورت‌های خطابی bud, mac و buddy الفاظی محاوره‌ای هستند که برای خطاب به مردی که نامش بر گوینده معلوم نیست، به کار می‌روند. علاوه بر صورت‌های خطابی، می‌توان از تلفظ غیرمعیار راوی (این بار در خطاب به خواننده) نیز سخن گفت که در املائی واژه‌ها ضبط گردیده است (مثل ninedieth) و نیز می‌توان از جملات کوتاه‌شده‌ای همچون kid me? به جای are you trying to kid me?

where to? where shall I go? در بیان عامیانه راننده تاکسی یاد کرد. نویسنده همچنین برای انعکاس گونه زبانی عامیانه مورد استفاده راننده تاکسی به ساخت‌های غیردستوری و غیرمعیار از قبیل *this here's a one-way* یا *what're ya tryna do* نیز توسل جسته است.

اکنون بگذارید عملکرد احمد کریمی را در برگردان پاره کلام (۴) مرور کنیم:

(۵) راننده آدم بفهمی بود. «این جا نمی‌تونم دور بزنم، حضرت آقا. این خیابون یه طرفه است. مجبورم برم تا خیابون نود و یکم.»

حال و حوصله بحث کردن نداشتم. گفتم: «بسیار خوب.» بعد یکباره چیزی یادم افتاد. گفتم: «آهای، گوش کنین. شما اون مرغابی‌ها رو که توی استخر جنوبی سانترال پارک هستن دیدین؟ اون دریاچه کوچیکه رو می‌گم. هیچ اطلاع دارین که وقتی دریاچه تماماً یخ می‌بنده اون‌ها کجا می‌رن؟ تصادفاً شده که از این موضوع اطلاع حاصل کنین؟» می‌دانستم که احتمال این تصادف از یک در هزار هم کمتر است.

راننده برگشت و انگار که به دیوانه‌ای نگاه کند، قیافه مرا برانداز کرد، و گفت: «منظورت چیه داش؟ می‌خوای منو مسخره کنی؟»

«اختیار دارین - فقط علاقه‌مندم این موضوع رو بدونم، همین.» راننده دیگر چیزی نگفت، من هم نگفتم. تا این‌که از پارک درآمدیم و رسیدیم به خیابان نود و یکم. بعد او گفت: «خوب، داش، حالا کجا برم؟» (ترجمه کریمی، صص ۵-۹۴)

نخستین نکته به صورت‌های خطابی مورد استفاده مترجم برمی‌گردد. صورت خطابی «آهای» معادل مناسبی برای *hey* انگلیسی است ولی اگر مترجم از شمار مفرد در برگردان فعل «گوش کردن» استفاده می‌کرد، تغییر ناگهانی لحن کلام به اقتضای درک موقعیت از سوی هولدن به شیوه مقبول‌تری منعکس می‌شد چون مترجم در ادامه، ضمن رعایت اصل تمایز تو/ شما، از گزینه مؤدبانه «شما» و شمار جمع متناسب با آن استفاده کرده است تا بیان مؤدبانه و حساب بردن وی از راننده تاکسی نمایان شود. در عین حال، در ادامه، موضوع درجه رسمیت مسئله‌ساز می‌شود. نگاهی به موقعیت‌های ارتباطی مشابه در زبان فارسی مؤید آن است که افعال مرکبی همچون «اطلاع داشتن» و به‌ویژه «اطلاع حاصل کردن» به حدّ نهایی پیوستار رسمیت تعلق دارند و مثلاً مناسب یک نامه تقاضای کار یا درخواست سمت شغلی بالاتر یا فرضاً گزارش عملکرد به مقامی عالی‌رتبه‌اند. در این‌جا به نظر نمی‌رسد هولدن به دنبال استفاده از چنین سطحی

از رسمیت بوده باشد. او در این موقعیت به‌خصوص، سعی دارد با نزاکت و در عین حال، تا حد ممکن خودمانی باشد. از سوی دیگر، سیاق سخن راننده تاکسی که گونه‌زبانی حرفه‌ای^{۱۷} خاص خود را به خدمت گرفته، در انتخاب صورت‌های خطابی غیررسمی («حضرت آقا» در مقابل mac و «داش» در برابر bud و buddy) بازتاب یافته است با این توضیح که صورت خطابی «حضرت آقا» در نقشی «کنایی»^{۱۸} به کار رفته و باز هم مناسب موقعیت نامتقارن کلامی مورد نظر است. مترجم همچنین از شمار مفرد در تناسب با لحن غیررسمی راننده استفاده کرده است تا فاصله سنی بین مشارکین رویداد کلامی را منعکس نماید. در عین حال، نوعی خنثی‌شدگی در برگردان صورت‌های غیردستوری و تلفظ‌های غیرمعیار مشاهده می‌شود چراکه در متن مقصد جملات دستوری کامل و املائی درست واژه‌ها به کار گرفته شده‌اند و آواهای مجاور واژه‌های همجوار در هم ادغام نشده‌اند و از این حیث به نظر می‌رسد تعادل نقشی خدشه‌دار گردیده است.

و اما بافت غیربلافاصل، چنانکه گفته شد، دربرگیرنده سه نوع بافت معرفت‌شناختی، فرهنگی و تاریخی است. بافت معرفت‌شناختی به دریافت‌های تجربی افراد از جهان خارج ارتباط می‌یابد. مسئله آن است که برداشت شناختی اهالی جوامع زبانی مختلف از واقعیات جاری در دنیای پیرامون متفاوت است و این تفاوت‌ها در تأویل و خوانش متن و به تبع آن، در فرآیند ترجمه اثر می‌گذارند. همه ما گزارش‌هایی را که نایدا از واکنش خوانندگان انجیل به زبان‌های آفریقایی ارائه داده است، خوانده‌ایم. وی مثلاً گزارش می‌دهد (نایدا ۱۹۶۴: ۱۶۸ نقل از صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۵۹-۵۸) که اهالی آفریقا عموماً در فهم بخشی از روایت انجیل که در آن، عیسی مسیح مشغول راه رفتن است و حواریون به احترام او زیر پایش شاخ و برگ درخت می‌ریزند تا پای بر خاک نگذارد، دچار مشکل می‌شدند زیرا در آفریقای پُر دار و درخت، شاخ و برگ نه تنها چیز باارزشی نیست که آن را در پای شخصیت بزرگی بریزند بلکه اتفاقاً شیء مزاحمی است که باید آن را از جلو پای افراد مهم جارو کرد. از این رو، نایدا توصیه می‌کند که این تفاوت‌های بوم‌شناختی و دریافت‌های متعارض جوامع زبانی مختلف از جهان خارج را می‌باید از طریق تعدیل انطباقی از میان برد.

¹⁷ Jargon

¹⁸ Ironical

مثال دیگری را (باز هم نقل از صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۳۵) مدّ نظر قرار می‌دهیم. صلح‌جو می‌نویسد درک بیت زیر از غزل معروف شکسپیر برای کسانی که در سرزمین‌های گرم و آفتابی زیسته‌اند، به‌خصوص برای اعراب، بسیار مشکل است:

(6) Shall I compare thee to a summer's day?

شکسپیر معشوق را به روزی تابستانی مانند می‌کند که از نظر انگلیسی‌ها که در سرزمینی سرد و همیشه ابری به سر برده‌اند، پدیده‌ای نادر و دلپذیر است اما از دید کسانی که در صحرای عربستان برای ذره‌ای رطوبت و برای یک روز ابری له‌له می‌زنند ابدأ مطلوب نیست. بدیهی است ترجمهٔ لفظ‌گرای این بیت برای چنین مخاطبی به هیچ روی مقبولیت زیبایی‌شناختی نخواهد داشت.

«بافت فرهنگی» نوع دیگری از بافت غیربلا فصل (یا بافت کلان) است که اغلب موضوعیت می‌یابد و بر انتخاب‌های مترجم اثر می‌گذارد. بیشتر نظریه‌پردازان ترجمه در اهمیت فرهنگ سخن گفته‌اند و مخاطب این نوشتار نیز کم و بیش با این مبحث آشناست. در عین حال، من باب توضیح بیشتر، نمونه‌ای از تأثیر بافت فرهنگی در ترجمه نقل خواهد شد. دادهٔ شمارهٔ (۷) که مجدداً از داستان «رضو، اسدو، خجیجه» انتخاب شده، مربوط به موقعیتی است در اواسط داستان. کاراکتر «اوستا» در حیاط کارگاه «رضو»، کارگر خردسال قالبیافخانه، را در بالای درخت و در حال کندن انار می‌بیند و به قصد تنبیه، با شلاق به جان او می‌افتد. «اسدو»، نقشه‌خوان قالبیافخانه، تلاش زیادی می‌کند تا اوستا را از ادامهٔ کار متوقف سازد اما اثری ندارد و به‌ناچار لگدی حوالهٔ اوستا می‌کند. زن اوستا با اسدو گلاویز می‌شود و در این اثنا، خجیجه، زن اسدو، به کارگاه آمده و داد و هوار به راه می‌اندازد. زن اوستا اسدو را رها می‌کند و سر وقت خجیجه می‌رود که دیگران جلو او را می‌گیرند و در این میانه، وی جملاتی را خطاب به خجیجه بیان می‌کند که در دادهٔ شمارهٔ (۷) آمده است:

(۷) خجیجه زن اسدو، یک‌بند جیغ می‌کشید. فحش می‌داد. هفت‌ماهه آبستن بود. زن اوستا اسدو را ول کرد. آمد سراغ خجیجه، دست‌هاش را بالا برد که قایم بزند تو سر او. نگذاشتند،

گرفتیش. می‌گفت: «خاک ور همون سر خودت و شوورت کنن، پدرسگ بی‌همه‌چیز، الهی که نمکم کورتون کنه، اون نمکی که توی اشکمتون کردم حرومتون باشه. انشاءالله کارت ور تو اشکمتون بخوره» (مرادی کرمانی، ۱۳۵۹/۱۳۹۰: ۹۵).

(8) Khajijeh, Asadou's wife, continued to scream and shout. She was seven month pregnant. Mrs. Forman had left Asadou and turned her attention to Khajijeh, she raised her hand to hit her on the head but she was prevented from striking her, "Let all the world's troubles fall on your head! You spoilt brat! You son of a bitch! **Let the food that we gave you stick in your throat. Let the food that you manage to get down spoil you.** I hope that a knife would be sunk into your stomach." (Moradi Kermani, 2000: 123).

آنچه مورد نظر ماست دو جمله «نمکم کورتون کنه» و «نمکی که توی اشکمتون کردم حرومتون باشه» است. نان و نمک که اغلب به صورت هم‌آبی مجموعاً در یک ترکیب عطفی به کار می‌روند ریشه در باورهای سنتی و فرهنگی ما ایرانیان دارند. از دیرباز، در روایات کهن ایرانی تأکید شده است که آن‌که نان و نمک کسی را می‌خورد، لازم است در حفظ حرمت آن بکوشد. در واقع، ترکیب «نان و نمک» و گاهی اوقات، تک‌واژه «نمک» در نوعی بیان مجازی به موهبت، نعمت و لطفی اشاره دارد که ارزانی تو شده و تو موظفی که آن را قدردان و پاسخگو باشی. فردوسی بزرگ در ذمّ فراموشی مهر نان و نمک سخن گفته و آن را مبین تردید در پاکی نژاد طرف دانسته است:

فرامش کنم مهر نان و نمک ز پاکی نژاد اندر آیم به شک

این باور فرهنگی مخصوصاً در بافت‌های سنتی‌تر جامعه همچون محیط‌های عشایری و روستائی به‌طور بارزتری مشهود است. حرمت نان و نمک در میان اقوام ایرانی به حدی است که افراد نوعاً به نان و نمکی که با هم خورده‌اند (در اشاره با مناسباتی که تاکنون با هم داشته‌اند و الطافی که در حق هم روا داشته‌اند) سوگند یاد می‌کنند و در مقابل، اگر شخصی حرمت نان و نمک را نگه ندارد، او را به «خوردن

نمک و شکستن نمک‌دان» متهم می‌کنند و با برچسب «نمک‌شناس» از او یاد خواهند کرد.

با عنایت به آنچه گفته شد، در برگردان دو نفرین حاوی واژه «نمک» در پاره‌کلام فوق، مترجم ناگزیر از ملاحظهٔ این نقش‌های جانبی است. ظاهراً مترجمان داستان معادلی طبیعی که در واژگان زبان انگلیسی فهرست شده و حاوی معانی ضمنی این دو نفرین باشد پیدا نکرده‌اند و برای عبور جملهٔ مبدأ از صافی فرهنگی نظام مقصد ناگزیر از توسل به معادل‌سازی توصیفی بوده‌اند. در انجام این کار، اما آن‌ها بر کاربرد مجازی «نمک» در معنای «طعام و غذا» اشراف داشته‌اند و آن را در بازآفرینی نفرین مد نظر قرار داده‌اند. در نتیجه، به اقتضای تغییر عنصر واژگانی «نمک» به «غذا»، فعل جملهٔ حاوی نفرین نیز از «کور کردن» که با نمک ملازمت دارد به «در گلوی کسی گیر کردن» که با لقمهٔ غذا تناسب دارد، تعدیل شده است. در عین حال، در کاربرد جملهٔ *let the food that we gave you stick in your throat* در برابر «الهی نمکم کورتون کنه»، دست کم یک مؤلفهٔ مهم فرهنگی از میان رفته است: بار مذهبی نهفته در واژهٔ آغازگر «الهی» که مبین توسل به نیروی ماورایی خداوند در کنش گفتاری لعن و نفرین است. حذف این عنصر از نفرین مقصد در خشتی‌سازی ویژگی‌های بومی برآمده از بافت فرهنگی روستای محل وقوع داستان سهیم گردیده است. بدین ترتیب، خاستگاه اجتماعی و فرهنگی گوینده و مواضع فکری و عاطفی او تحت‌الشعاع قرار گرفته‌اند و این خود، بالطبع، تعادل نقشی را از بُعد کاربردشناختی اندکی تقلیل داده است. تحلیل مشابهی را نیز می‌توان در مورد معادل‌سازی توصیفی نفرین «اون نمکی که توی اشکمتون کردم حرومتون باشه» به صورت جملهٔ انگلیسی *let the food that you manage to get down spoil you* به دست داد. فعل واژگانی «حرام (کسی) بودن» آشکارا جنبهٔ حرمت مذهبی و فقهی دارد که در فعل جایگزین *spoil* به معنی «از بین بردن» خشتی گردیده است و این، به نوبهٔ خود، اندکی تخطی از نقش کارکردی جمله را به همراه داشته است.

و در نهایت، آخرین نوع زیرمجموعه بافت غیربلافاصل، «بافت تاریخی» است که از یک سو اشاره به اهمیت پارامتر «زمان» در ترجمه دارد و از سوی دیگر، ناظر بر تأثیر مناسبات «بینامتنی» در تأویل مترجم و خواننده است. گذر زمان صرف نظر از تأثیرات ناشی از تغییر ذائقه زبانی و سبکی اهالی زبان و صاحبان قلم، به دلایل مختلف (مثلاً به دلایل ایدئولوژیکی) در انتخاب‌های مترجم اثر می‌گذارد.^{۱۹} به عنوان مثال، واژه انگلیسی *interest* و واژه آلمانی *interesse* را که در متون مالی و حسابداری و نظایر آن‌ها در معنای «بهره» به کار می‌روند، در نظر بگیرید. همه ما از حرمت شرعی معاملات ربوی و دریافت بهره در نظام فقهی اسلام اطلاع داریم. قبل از انقلاب اسلامی ایران، واژه «بهره» در گفتار و نوشتار روزمره و رسمی کاملاً معمول بود اما بعد از انقلاب که قوانین جمهوری اسلامی بر مبنای اصول و مبانی شرعی تنظیم گردید، بسامد وقوع واژه «بهره» به مرور «زمان» به تدریج کمتر و کمتر شد و واژه‌های دیگری همچون «سود»، «فرع» و یا «سود و کارمزد (بانکی)» جایگزین آن گردیدند. نکته عجیب و غریب در این زمینه آن است که حتی در ترجمه فارسی برخی اسناد بین‌المللی، مترجمان (ظاهراً به دلیل وجود دستورالعملی رسمی) مجاز به استفاده از واژه «بهره» نیستند و الزاماً باید از واژه «هزینه‌های مالی» استفاده کنند.^{۲۰} این انتخاب گاهی اوقات مسئله‌ساز می‌شود. مثلاً در متن موافقت‌نامه‌های اجتناب از اخذ مالیات مضاعف، ماده به‌خصوصی به درآمد *interest* می‌پردازد. مقایسه داده‌های شماره (۹) و (۱۰) که اولی از قرارداد بین «دولت شاهنشاهی ایران» و «دولت جمهوری فدرال آلمان» و دومی از موافقت‌نامه بین دولتین

^{۱۹} - مثال‌های ارائه شده در دیگر مقاله اینجانب با عنوان «روایت‌شناسی ترجمه: گذشته و حال»، در شماره ۵۵ فصلنامه مترجم می‌تواند در این زمینه اندکی راهگشا باشد.

^{۲۰} - این برخورد تجویزی از آن جهت عجیب است که حرمت شرعی عمل عرفاً و شرعاً به ممنوعیت کاربرد دال زبانی ناظر بر آن عمل ارتباطی ندارد و اگر جز این بود، واژه‌هایی همچون «شراب»، «قمار» یا «دروغ» از واژگان زبان طرد می‌شدند. در شریعت اسلام، بر آن کس که شرب خمر می‌کند، حلاً شرعی جاری می‌شود اما آن قاضی که از واژه «شراب» در انشای حکم قضایی خود استفاده می‌کند، به جهت کاربرد واژه مشمول کفار نخواهد بود.

«جمهوری اسلامی ایران» و «جمهوری اسلامی پاکستان» نقل گردیده‌اند^{۲۱}، مبین تأثیر متغیر «زمان» در گزینش‌های ترجمانی مترجمان ذیربط است:

(۹) ماده ۱۱

۱- بهره حاصل در قلمرو یک دولت متعاقد که به یک شخص مقیم قلمرو دولت متعاقد دیگر پرداخت می‌شود در دولت متعاقد دیگر مشمول مالیات خواهد بود.

(۱۰) ماده ۱۱

هزینه‌های مالی

۱- هزینه‌های مالی حاصل در یک دولت متعاقد و پرداخت شده به مقیم دولت متعاقد دیگر می‌تواند مشمول مالیات آن دولت دیگر شود.

مسئله آن است که موضوع اسناد یادشده اجتناب از اخذ مالیات مضاعف است و مالیات قاعدتاً بر «درآمد» وضع می‌گردد نه بر «هزینه» و این خود صحت ترجمه دوم را به زیر سؤال می‌برد. *interest* برای دریافت‌کننده جنبه درآمدی دارد و در عملیات حسابداری در بستانکار حساب درج می‌شود و حال آن‌که برای پرداخت‌کننده، ماهیت هزینه‌ای دارد و در بدهکار حساب منظور می‌گردد. پس این گزاره که «هزینه‌های مالی ... می‌تواند مشمول مالیات [فلان دولت] شود» اساساً هیچ معنایی را در زبان فارسی افاده نخواهد کرد.

و اما بینامتنیت^{۲۲} (یا مناسبات بینامتنی) زمانی بر خوانش متن و به تبع آن، بر ترجمه اثر می‌گذارد که تأویل عنصری از متن منوط به ردیابی آن عنصر در زنجیره‌ای از متون پیشین باشد. بگذارید بار دیگر شاهدی از کتاب *بچه‌های قالیباغخانه* و ترجمه انگلیسی آن ذکر کنیم. داده شماره (۱۱) و ترجمه انگلیسی آن در داده شماره (۱۲) دربرگیرنده پاره‌کلامی است که در آن، نویسنده (و مترجمین داستان) ضمن ارائه توصیفی از کاراکتر «اوستا» که هم‌راستا با نگرش منفی راوی نسبت به آن شخصیت است، صحنه‌ای را به

^{۲۱} - داده‌ها برگرفته از سایت رسمی سازمان امور مالیاتی کشور به نشانی www.intamedia.ir می‌باشند.

^{۲۲} Intertextuality

تصویر می‌کشد که وی در نهایت بی‌رحمی شلاق را با سر و صورت «اسدو»، نقشه‌خوان کارگاه، آشنا می‌سازد:

(۱۱) «اوستا، دراز، دیلاق، سیاه و خشک بود. صورت پرچروک و چشم‌های ریز و قی‌کرده داشت و پشتش خم شده بود. یکهو جوشی شد، شمر جلودارش نبود. شلاق را زد به شانه و گردن اسدو ...» (مرادی کرمانی، ۱۳۵۹/۱۳۹۰: ۹۳).

(12) ... Mr. Foreman who was strong, humorless, lanky, thin and black! His face was heavily wrinkled and his shoulders stooped. The inside corners of his beady eyes held discharged yellow mass. He would suddenly and unnecessarily blow up. He took the whip to Asadou and hit him on the shoulder and neck... (Moradi Kermani, 2000: 120).

اصطلاح «شمر جلودار (کسی) نبودن یا نشدن» در فرهنگ فارسی کنایه از «سخت خودکامه و مستبدالرأی بودن و از احدی فرمان نبردن» است (شاملو، ۱۳۹۰: ۱۱۰۴). مراد نویسنده از کاربرد این اصطلاح نشان دادن شخصیت مطلق‌العنان «اوستا» است که در موقعیت مورد بررسی به‌خوبی نمایان است به‌گونه‌ای که وساطت هیچ‌یک از شخصیت‌های داستان در او اثر نمی‌گذارد و او با سبوعیت مطلق تنبیه کارگر قالبیافخانه را ادامه می‌دهد. در این‌جا، اغماض از ترجمه این اصطلاح که به شدت فرهنگ‌وابسته است، دیدگاه راوی را نسبت به آن شخصیت متأثر ساخته و معنای بینافردي متناظر با آن را در نظام معنایی زبان از میان برده است. اصطلاح مورد نظر تلمیحی تاریخی است به شخصیت «شمر» در فرهنگ شیعی که در زبان فارسی مظهر سبوعیت، بی‌رحمی و شقاوت است و با حذف آن، در واقع، حلقه‌ای از زنجیره بینامتنی تداعی معانی از میان رفته است. با حذف عناصری از این قبیل که به شدت فرهنگ‌ویژه هستند، در واقع داستان می‌تواند در هر جامعه دیگری نیز اتفاق افتاده باشد و حال آن‌که بچه‌های قالبیافخانه به هر صورت نوعی واقعه‌نگاری تاریخی در بافت فرهنگی خاص جوامع روستایی ایران است ولو با اندکی بزرگ‌نمایی خلاقانه.

در جای دیگری از همان موقعیت، البته، مترجمان کتاب در برگردان صورت خطابی «شمر» از واکنش سلبی پرهیز کرده‌اند:

(۱۳) «بدوین، بدوین، مسلمونون شوورمه کشتن. این شمر شوورمه کشتن». (مرادی کرمانی، ۱۳۵۹/۱۳۹۰: ۹۴).

(14) "Hurry! Hurry! Muslim Brethren! They're killing my husband! "These followers of **Shemr, the killer of Imam Hossein**, are killing my husband now!" (Moradi Kermani, 2000: 121).

از آنجایی که زنجیره بینامتنی تداعی معانی حاصل از این تلمیح تاریخی برای خواننده مقصد در دسترس نیست، مترجمان داستان ضمن اتخاذ راهبرد ترجمه‌ای «انتقال»^{۲۳}، از طریق حرف‌نویسی صورت خطابی «شمر» صافی فرهنگی را به کار گرفته‌اند و با ارائه توضیحی کوتاه در قالب یک عبارت بدلی (These followers of Shemr, the killer of Imam Hossein)، سعی در جبران آن خلاء فرهنگی داشته‌اند اما آیا به‌راستی این توضیح کوتاه می‌تواند خلاء بینامتنی و فرهنگی منبعث از معنای ضمنی «شمر» را از حیث قساوت، بی‌رحمی، بیدادگری و ناجوانمردی جبران کند، مخصوصاً وقتی خود نام «امام حسین» احتمالاً برای خوانندگان مقصد آن‌چنان که باید شناخته شده نیست؟

به‌طور خلاصه، در این نوشتار از اهمیت مقوله «بافت» در ترجمه سخن گفتیم و ضمن طبقه‌بندی انواع بافت^{۲۴} بر مبنای میزان فاصله بالقوه آن از متن، با ارائه نمونه‌هایی از متون ترجمه‌شده واقعی نشان دادیم که در کنش عملی ترجمه (و نیز در نقد و تحلیل ترجمه)، تأویل معنا در مرزهای محدود متن عموماً میسر نیست و مترجم ناگزیر از آمد و شد دائمی بین عناصر متنی و بافت‌های بلافصل و غیربلافصلی است که متن در آن‌ها

²³ Transference

²⁴ - ناگفته پیداست که انواع بافت مورد نظر در این مقاله ممکن است برهم‌پوشانی داشته باشند بگونه‌ای که بتوان یک داده واحد را به بافت‌های مختلفی نسبت داد اما این موضوع در اصل قضیه که عبارت از ضرورت خردگرایی و کلان‌نگری توأمان در کنش عملی ترجمه و، صداً، در نقد و تحلیل ترجمه است، خللی ایجاد نخواهد کرد.

جاری است. در این آمد و شدها، مترجم در سطح خُرد بر «گفتمان ماقبل و مابعد» (بافت زبانی) و «سیاق سخن» (بافت موقعیتی) نظر دارد و در سطح کلان، بر «دریافت تجربی اهالی زبان از واقعیت‌های جهان خارج» (بافت معرفت‌شناختی) و «ابعاد فرهنگی ناظر بر ارتباط کلامی» (بافت فرهنگی) متمرکز می‌گردد و در عین حال، به شکلی اجتناب‌ناپذیر، از «عامل زمان و مناسبات بینامتنی» (بافت تاریخی) نیز تأثیر می‌پذیرد.

کتابنامه

- پالمر، فرانک ر. (۱۳۷۴/۱۹۷۱). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کوروش صفوی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- خان‌جان، علیرضا (۱۳۹۳الف) «روایت‌شناسی ترجمه: گذشته و حال»، فصلنامه مترجم، سال ۲۳، شماره ۵۵: ۱۰۳-۸۷.
- خان‌جان، علیرضا (۱۳۹۳ب) «انواع معنا در ترجمه»، فصلنامه مترجم، سال ۲۳، شماره ۵۵: ۱۴۲-۱۲۳.
- خان‌جان، علیرضا (۱۳۹۴) «الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس از گذشته تا به امروز»، فصلنامه مترجم، سال ۲۴، شماره ۵۷: ۱۰۶-۸۳.
- سلینجر، جی. دی. (۱۳۸۱/۱۳۴۵). *ناطور دشت*. ترجمه احمد کریمی، تهران: مینا/قنوس.
- شاملو، احمد (۱۳۹۰ب). *کتاب کوچک*. جلد ۱۱، چاپ سوم، تهران: مازیار.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- صلح‌جو، علی (۱۳۷۷). *گفتمان و ترجمه*. تهران: نشر مرکز.
- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۹۰/۱۳۵۹). *بچه‌های قالیباخانه*، چاپ دهم، تهران: معین.
- معین‌درباری، مریم (۱۳۹۴). *تحلیل انتقادی ترجمه انگلیسی بچه‌های قالیباخانه اثر هوشنگ مرادی کرمانی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد.

- Halliday, M.A.K. (1978). *Language as Social Semiotic; the Social Interpretation of Language and Meaning*. London: Edward Arnold.
- Hatim, Basil & Ian Mason (1990). *Discourse and the Translator*. London: Longman.
- Hatim, Basil & Ian Mason (1997). *The Translator as the Communicator*. London: Rutledge.

- Hatim, Basil & Jeremy Munday (2004). *Translation: An Advanced Resource Book*. London and New York: Routledge.
- Joos, Martin (1972), "Semantic axiom number one", *Language*, 48: 257–265.
- Khanjan, Alireza & Abbass Eslami Rasekh (2010), "Register in translation: Case of Salinger's *the Catcher in the Rye* translated into Persian", in Chalermprakiat Centre for Translation and Interpretation, 233-240, *Proceedings of the First International Conference on Translation and Interpretation: Translation and Interpretation in a Multilingual Context*, Bangkok: Chulangkorn University.
- Malinowski, Bronislaw (1923), "The problem of meaning in primitive languages", Supplement to C. K. Ogden & I. A. Richards (1923), *The Meaning of Meaning*. London: Kegan Paul.
- Marco, Josep. (2000), "Register analysis in literary translation: A functional approach", *Babel*, 46: 1: 1-19.
- Nida, Eugene A. (2001). *Contexts in Translating*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Moradi Kermani, H. (2000). *Carpet Weaving Factpry Children*. Translated into English by Chris Lear & Soheila Sahabi. Tehran: Moin Publishers.
- Ogden, C. K. & I. A. Richards (1923). *The Meaning of Meaning*. London: Kegan Paul.
- Reid, Thomas Bertram (1956), "Linguistics, structuralism, philology", *Archivum Linguisticum* 8.
- Salinger, J. D. (1945/1951). *The Catcher in the Rye*. New York: Random House.
- Steiner, Erich (1998), "A register-based translation evaluation: An advertisement as a case in point", *Target* 10: 2, pp.291-318.